نگاه منتقد

عکس: خبرگزاری آنا

شجاعت؛ صفت لازمه فعالان محیط زیست

آرش خیراندیش
متخصص اکوتوریسم و عضو ستاد مردمی نجات آشوراده
ashoradeh1393.blogfa.com

آموزش همگانی محیط‌زیست مستلزم انتقال دانش، ایجاد بینش و تمرین رفتار پایدار زیست‌محیطی در مردم است. مربیان کارآزموده محیط‌زیست برای نیل به اهداف تربیتی خود تلاش می‌کنند تا مراحل سه‌گانه فوق را با روش‌ها و تکنیک‌های متنوعی عملی ساخته و نتیجه کارشان را سنجش و ارزیابی کنند. به عبارتی می‌توان گفت که اگر آموزش‌گیرندگان بتوانند رفتاری پایدار در راستای حفاظت از محیط‌زیست را در خود پرورش دهند، آموزش محیط‌زیست موفق بوده است. به‌عنوان مثال می‌توان به آموزش ترک دخانیات در حوزه سلامتی اشاره کرد که هدف نهایی آن، تداوم رفتار مبتنی بر سلامت فرد است. بدون چنین تداومی، انتقال صرف دانش مضرات دخانیات بی‌فایده خواهد بود. پزشکانی داریم که خود سیگاری هستند؛ آنان مضرات این کار را می‌دانند اما چون به دانش خود عمل نمی‌کنند درواقع به این علم دست پیدا نکرده‌اند. بدین ترتیب آموزش محیط‌زیست بدون تمرین رفتار پایدار به نفع سلامت محیط، آموزش کاملی نخواهد بود. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که حتی در صورت ایجاد و پایداری رفتار زیست‌محیطی در شخص، آیا می‌توان بدون داشتن حداقلی از شجاعت برای رویارویی با تخریب‌گران محیط به نتیجه قابل‌قبولی در این‌باره دست پیدا کرد؟ به عبارت دیگر آیا رفتار پایدار زیست‌محیطی مستلزم داشتن شجاعت رویارویی با معضلات زیست‌محیطی نیست؟ پاسخ صحیح به این سوال در زمانی که عوامل تخریب محیط‌زیست که ناشی از رفتار زیست‌محیطی پرخطای بشر امروز است همگی علیه فعالان واقعی محیط‌زیست به صورت یکپارچه عمل می‌کنند، راهگشای بسیاری از موفقیت‌ها در این زمینه است. واقعیت این است که داشتن شجاعت کافی در رویارویی با تخریب‌گران محیط‌زیست، از الزامات یک رفتار زیست‌محیطی پایدار است. در دنیای امروز بسیار هستند کسانی اعم از دولتی و غیردولتی که با تصمیمات و رفتارهای خود، متعرض سلامت افراد و جامعه می‌شوند. اگر افرادی که خود را فعال محیط‌زیست می‌دانند شجاعت پایه‌ای مقابله و رویارویی با این تخریب‌گران را نداشته باشند، قطعا رفتار زیست‌محیطی ناقص و بعضا مخربی خواهند داشت. یک فعال واقعی و آموزش‌دیده محیط‌زیست باید بتواند در زمان لازم با رعایت اصولی چون حکمت و مصلحت در برابر عوامل نابودی محیط‌زیست ایستاده و شجاعت خود را در این زمینه به بوته آزمایش بگذارد.

طی چند ماه گذشته، سازمان حفاظت محیط‌زیست ایران در اقدامی غیرقابل باور تصمیم به واگذاری مدیریت تنها جزیره ایرانی دریای‌خزر (جزیره آشوراده) را به سرمایه‌گذاران بخش خصوصی به نام گردشگری گرفته و بر این خطای آشکار اصرار می‌ورزد. تصمیم آن سازمان در این باره، به نظر کارشناسان و استادان تراز اول محیط‌زیست کشور، منجر به نابودی اکوسیستم حساس و شکننده آن جزیره که قسمتی از پناهگاه حیات‌وحش میانکاله است، خواهد شد. بدین سبب بود که گروهی از دلسوزان و کارشناسان محیط‌زیست کشور گرد هم جمع شده با تشکیل «ستاد مردمی نجات آشوراده» به مخالفت با طرح مذکور پرداختند. در اینجا نام تعدادی از کارشناسان و استادانی که به صراحت درباره واگذاری مدیریت جزیره آشوراده به طرح گردشگری سازمان حفاظت محیط‌زیست نظر مخالف داده‌اند، ذکر می‌شود:

- دکتر اسماعیل کهرم؛ اکولوژیست و مشاورعالی سازمان حفاظت محیط‌زیست
- دکتر تقی فرور؛ اکولوژیست و از موسسان سازمان حفاظت محیط‌زیست
- دکتر مجید مخدوم؛ پدر علم آمایش سرزمین در ایران
- دکتر مه‌لقا ملاح؛ مدیرعامل انجمن زنان مبارزه با آلودگی محیط‌زیست
- دکتر حسین آخانی؛ استاد گیاه‌شناسی دانشگاه تهران
- دکتر خدیجه رضوی؛ زیست‌شناس و مدیرعامل موسسه توسعه پایدار و محیط‌زیست(سنستا)
- مهندس فاطمه ظفرنژاد؛ پژوهشگر آب و از پیشکسوتان مبارزه با سدسازی در ایران
- دکتر میرمهرداد میرسنجری؛ اکولوژیست و عضو انجمن ارزیابی محیط‌زیست ایران
- مهندس مژگان جمشیدی؛ خبرنگار خبره حوزه محیط‌زیست
- دکتر پریچهر شاهسوند؛ استاد جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی
- مهندس مه‌لقا کاشفی؛ عضو هیأت‌مدیره انجمن زنان مبارزه با آلودگی محیط‌زیست

به لیست فوق‌الذکر ده‌ها استاد و کارشناس خبره دیگر کشور در زمینه‌های گوناگون مرتبط با محیط‌زیست و توسعه پایدار اضافه می‌شوند. اکنون نزدیک به دویست سازمان مردم‌نهاد کشور، عضو «ستاد مردمی نجات آشوراده» بوده و شجاعانه در برابر آن تصمیم مخرب ایستادگی می‌کنند. این همان شجاعتی است که مورد نظر این قلم بوده و آن را از الزامات فعالیت زیست‌محیطی بر شمردیم. شجاعت سازمان‌های مردم‌نهاد، فعالان مستقل و استادان عضو ستاد مردمی نجات آشوراده از آن رو مورد توجه قرار گرفته که این افراد حقیقی و حقوقی در قبال زحمات خود برای حفاظت از جزیره آشوراده، نه نگران از دست رفتن توجه دولتیان بودند و نه در طمع کسب امتیازی اقتصادی. آری فعالان محیط‌زیست واقعی می‌بایست اینچنین شجاعانه رفتار کنند.

پرانتز

در نسبت سلامت روان و جامعه

فرزانه رسانه
کارشناس ارشد روانشناسی

خلقت انسان به‌گونه‌ای است که در هر محیطی رشد یابد، به‌طور قطع در آن محیط تأثیر می‌گذارد و از آن تأثیر می‌پذیرد. بدین‌معنی سلامت ما، در ارتباط با دیگران است. شاید بعضی تصور کنند که در برخی ابعاد نمی‌توان سلامت فرد را در ارتباط با دیگران در نظر گرفت. اما حقیقت و واقعیت این است که سلامت هر فرد در ۴ بعد وجود یعنی زیستی (جسمانی) روانی، اجتماعی و معنوی به ارتباطی که او با سایر افراد جامعه خود دارد همبسته و وابسته است. حتما شما با بازی دومینو آشنایی دارید، که در آن ضربه به یک مهره یا شیء باعث افتادن مهره‌های دیگر چیده شده موجود در مسیر می‌شود و درنهایت یک تصویر به‌نمایش درمی‌آید. مشکلات اجتماعی نیز به‌همین نحو هستند. یعنی به‌خطر افتادن سلامت یک فرد با سلامت کل آن جامعه مرتبط و مربوط است و آسیب برای یک نفر، آسیب به دیگران را به‌دنبال خواهد داشت. برای مثال، بیماری و ناخوش احوالی یک شخص به‌طورحتم در درجه اول، زندگی عادی اطرافیان خود یعنی خانواده‌اش را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد. در درجه بعد همکاران او و هر فردی که به‌نوعی با او در ارتباط هستند از این احساس و حال بد متاثر خواهند شد. هریک از این افراد که به‌طور معمول نقشی در اجتماع ایفا می‌کنند، تحت احساس ناخوشایندی که از این فرد گرفته‌اند، بر اجرای نقش خود و درنهایت افرادی که با آنها در ارتباط هستند، تأثیر منفی خواهند داشت و این تأثیر و احساس منفی منتقل شده نیز به‌نوبه خود می‌تواند به افراد دیگری که زیر گروه‌های بعدی آن ارتباط را شکل می‌دهند تاثیر گذار باشد و این سلسله همچنان ادامه یابد.

البته باید خاطرنشان ساخت که ایجاد مشکل در هریک از ابعاد جسمی و اجتماعی و معنوی، به اختلال در بعد روانی می‌انجامد و در این‌جاست که باید گفت جامعه سالم در روان سالم است و بالعکس. یعنی در صورت سالم بودن روان افراد یک جامعه، سلامت روان آن جامعه تضمین شده خواهد بود چراکه فرد و جامعه با هم در تقابل کامل‌اند. اما چطور می‌توان به این مهم دست یافت؟ باوجود مشکلات و نابسامانی‌های بسیاری که در جامعه موجود است آیا می‌توان انتظار داشت که اعضای آن دارای سلامت روانی باشند؟

جواب این سوال می‌تواند مثبت باشد که در این صورت مستلزم تلاش بسیار برای هر شخصی است. اگر هر عضو جامعه خود را درقبال دیگران مسئول بداند و مهارت‌های زندگی کردن را به‌خوبی آموخته باشد تا در صورت برخورد با مشکلات بتواند از آنها به‌خوبی و در جای مناسب خود استفاده کند و با حل‌وفصل به‌موقع، آن مشکلات و تبعاتش را به دیگران منتقل نکند، تنها در این حالت است که می‌توان به جامعه‌ای سالم دست یافت و در آن شاهد اعضایی با سلامت روان نسبی خواهیم بود. اما متاسفانه در جامعه ما بر لزوم یادگیری این مهارت‌ها تأکید نمی‌شود. دوران کودکی و نوجوانی، که سن مناسبی برای آموزش و تمرین این امر خطیر و مهم است، بی‌اهمیت تلقی می‌شود. درواقع اگر هر خانواده برای پیشرفت سلامت روان اعضای خود بکوشد، گام بزرگی درجهت سلامت روان جامعه خود برداشته است. آگاهی از خود و نیازها و ارزش‌های خود، همدلی، داشتن ارتباط‌های موثر، توانایی تصمیم‌گیری در موقعیت‌های سخت، هدف داشتن در زندگی و... همگی رفتارهای سالم و پسندیده‌ای هستند که در سایه آموزش مهارت‌های زندگی میسر و ممکن خواهد بود. به‌عنوان یک نتیجه‌گیری و با توجه به مواردی که ذکر آن رفت، نمی‌توان با این خیال واهی سر کنیم که زندگی دیگران به خودشان مربوط است، بلکه به‌طور غیرمستقیم زندگی دیگران و همچنین موفقیت‌ها و شکست‌هایشان در زندگی، یقینا بر احوال ما نیز تاثیر گذار خواهد بود. بنابراین برای بهبود زندگی خودمان باید به فکر دیگران نیز باشیم و این امر جز با نگاه کل گرایانه و جمعی ممکن نخواهد بود. در رفتارها و تصمیمات‌مان آسیب‌های احتمالی را که متوجه دیگران خواهد بود، بررسی کنیم و سپس با دیدی وسیع، جامعه‌پسندانه و خردمندانه در مسیر منافع همگانی قدم بگذاریم. از پی‌آمدهای اشتباهات و رفتارهای بد در زندگی دیگران گفتیم، اشاره می‌کنیم که عکس آن نیز صادق است. یعنی همان‌گونه که شکست‌ها و ناکامی‌های ما در زندگی دیگران و دیگران در زندگی ما تاثیر گذار است، موفقیت‌های ما و دیگران نیز در زندگی هر دو موثر است. به پیشرفت‌هایی که کشورمان در این چندساله دست یافته است، بیندیشید. این پیشرفت‌ها که حاصل تلاش افرادی بوده است، در زندگی ما تأثیر مثبت برجای گذاشته و امکانات ما را نسبت به قبل بهبود بخشیده است. برای این که بتوانیم این تأثیر و تأثر متقابل را از جنبه منفی خارج کرده و به‌سمت مثبت روانه کنیم، نیازمند برنامه‌ریزی‌های بلندمدت برای افراد هستیم. خانواده پایگاه مهم و بسیار حیاتی برای پیاده‌سازی این اهداف و برنامه‌هاست. اگر بتوانیم آموزش و توجه به دیگران را از همان ابتدا در کودکان پایه‌ریزی کنیم، در بزرگسالی که نقش شهروند یک جامعه را برعهده می‌گیرند، جامعه را همچون فضایی جهت استفاده از دیگران به قیمت پایمال کردن حق آنها نمی‌نگرند. بدین سبب والدین نقش مهمی در تربیت فرزندان خود به‌عنوان اعضای جامعه دارند و باید با دقت تمام در این امر بکوشند. بنابراین خانواده و در صدر آن والدین، هدایت‌گر مسیر زندگی اعضای خود است. فراموش نکنیم که کودکان امروز خانواده، شهروندان فردای جامعه خواهند بود.

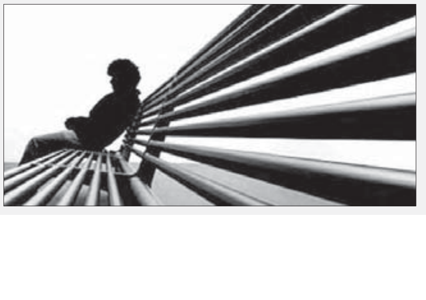

نیمکت(تجربه آموزش مهارت‌های زندگی در مدرسه)

خصوصی‌سازی مدارس، کابوسی برای فقرا

پایانی برای محمد و حامد و مهدی و سینا...

حمزه‌علی نصیری | مدیر بازنشسته

اسمش محمد بود. پایه دوم راهنمایی. درسش بسیار ضعیف و معلمانش بسیار ناراضی. اما نارضایتی معلمان فقط به‌دلیل درس‌نخواندنش نبود بلکه در کلاس همه معلمان انواع رفتارهای کودکانه و احمقانه ازش سر میزد! هر وقت اولیایش را دعوت می‌کردیم، مادرش می‌آمد. در مدت آن دو سال که در مدرسه ما بود، پدرش را ندیدیم. مادرش وقتی به مدرسه می‌آمد، هم از فقر می‌نالید هم از رنج کار و هم از رفتارهای بچگانه و آزاردهنده محمد در خانه! و صد البته بیکاری و بی‌خیالی و بیماری اعصاب مرد خانه! بنا به اظهار خودش، برای امرارمعاش در خانه‌های مردم کار می‌کرد. البته اگر محمد این فرصت را ازش نمی‌گرفت!... از مدرسه توقع یاری داشت؛ توقع داشت که معلمان رفتارهای کودکانه و احمقانه و گفتارهای نسنجیده محمد و درس‌نخواندنش را ببخشند. توقع کمک مالی از مدرسه داشت! بسته موادغذایی؛ برنج، حبوبات، چای‌خشک، مرغ، لباس، کیف و کفش، نوشت‌افزار و... او رفتارهای احمقانه و گفتارهای کودکانه و نسنجیده و سرووضع نامناسب و نامرتب محمد را ناشی از فقر همه‌جانبه خانواده خود می‌دانست!

محمدمهدی یکی دیگر از دانش‌آموزانمان بود که درسش بسیار ضعیف بود. تأخیر و غیبت زیادی هم داشت. مجبور بودیم تقریبا هر روز مادرش را به مدرسه احضار کنیم. وضع زندگی اینها از اوضاع خانواده محمد هم بدتر بود! محمدمهدی در خانواده پدربزرگ مادری‌اش زندگی می‌کرد. اعتیاد شدید پدر، خانواده جوان را متلاشی کرده بود و مادر به‌همراه دو بچه به خانه کهن و محقر پدرش برگشته بود! پدری پیر و ناتوان و از کار افتاده، مبتلا به بیماری قند، نارسایی کبد، سکته و...! با این وصف او با دو عایله سربار این خانواده پیر و بیمار شده بود و می‌گفت مجبور است به‌خاطر صدهزار تومان در ماه (سال ۱۳۹۲) در سالن ورزشی کار کند و نظافت آن‌جا را انجام دهد.

سینا دانش‌آموز دیگری بود که جثه بسیار ضعیف و اندامی لاغر و نحیف داشت. دانش‌آموزی مرتب و منضبط و در عین حال ساکت و مظلوم بود. از نظر درسی مشکل زیادی نداشت اما جا و مکانی برای زندگی در شهرک نیز نداشت! در گوشه‌ای از یک کارگاه متروکه در خارج از شهرک ساکن شده بودند. برق نداشتند، آب نداشتند، گاز نداشتند! اگر مادرش به‌خاطر برجی ۳۰۰هزار تومان از ساعت ۷ صبح تا ۷ عصر در کارخانه یک استثمارگر کار نمی‌کرد، نان هم نداشتند! زمستان‌ها را با بخاری نفتی سرمی‌کردند. نفت لازم را مادرش از کارخانه می‌آورد؛ هر روز یک بطری نوشابه!

مهدی دانش‌آموزی بود که ۳ ماه به مدرسه نیامده بود. شماره‌تلفنی که در پرونده داشت، جواب نمی‌داد. در آدرسی هم که در پرونده‌اش درج شده بود، ساکن نبودند (به‌خاطر غیبت طولانی‌مدت و عدم امکان تماس تلفنی به آدرس موجود در پرونده مراجعه کرده بودیم و می‌دانستیم که آن‌جا ساکن نیستند). بعد از امتحانات نوبت اول مادرش به مدرسه آمد و گفت؛ «مهدی ۳ ماه است که مدرسه نیامده ما هم نفهمیده‌ایم»! داستان از این قرار بود که بعد از ثبت‌نام و شروع سال تحصیلی به‌دلیل مشکلات مالی از این شهرک به شهرک همجوار اسباب‌کشی کرده بودند و آن‌قدر درگیر مشکلات مالی و بلای خانمانسوز اعتیاد بودند که نسبت به انتقال پرونده فرزندشان اقدام نکرده بودند و حتی به‌دلیل گرفتاری‌های متعدد، وقت و حوصله نظارت بر رفت‌وآمد فرزندشان به مدرسه را هم نداشته‌اند.

مهدی هم هر روز صبح با برادر بزرگترش به قصد مدرسه از خانه خارج می‌شده اما دور از چشم خانواده در «گیم‌نت و پارک و...» وقت می‌گذرانده است! او را در نوبت دوم به‌عنوان دانش‌آموز بازمانده از تحصیل پذیرفتیم تا وی و خانواده‌اش بیش از این ضربه نبینند.

حامد یکی دیگر از دانش‌آموزانی بود که رفتار آرام و حضوری بی‌دردسر داشت اما انگیزه و مهارتش در خواندن و نوشتن در حد صفر بود! غیبت هم زیاد داشت. اولیایش به‌خاطر عدم انجام تکالیف و نخواندن درس و غیبت‌های مکرر هر روز به مدرسه دعوت داشتند. در این دعوت‌ها فقط مادرش می‌آمد با یک دختر ۲ یا ۳ ساله که گاهی یک دختر ۸، ۹ ساله نیز همراهشان می‌آمد. این مادر رنج‌دیده که کوه‌کوه اندوه از چهره‌اش هویدا بود، هر یک یا ۲ هفته یکبار در گوشه‌ای از دفتر می‌ایستاد و سرش را پایین می‌انداخت و پول می‌خواست و می‌گفت: «پول نان نداریم»... یک‌روز گفت: «در یک اتاق ۱۲ متری با برادر و زن داداشم زندگی می‌کنیم با این سه‌تا بچه! میشه شب‌ها من با بچه‌هایم در گوشه‌ای از حیاط مدرسه بخوابیم؟ اجازه می‌دهید؟» من از این‌که این خانم تا این حد درمانده و مستأصل شده بود سخت متاثر شدم و فردای آن‌روز با کمیته‌امداد تماس گرفتم و خواهش کردم به داد این قبیل افراد برسند.

اینها فقط چند نکته از چندصد مورد دردآور بود که ما در یک‌سال در یک‌مدرسه مواجه بودیم. آن سال ما در میان ۵۷۰ نفر دانش‌آموز، ۲۲ دانش‌آموز یتیم، ۹ فرزند طلاق و بیش از ۱۵۰ نفر بی‌بضاعت متقاضی کمک داشتیم! و تقریبا همه‌ساله با این وضع روبه‌رو بودیم، با این تفاوت که آمار فرزندان طلاق سال‌به‌سال روبه‌افزایش بود! همه‌ساله خیلی از اولیا بلافاصله بعد از شروع سال تحصیلی به دفتر مراجعه و با بیان گوشه‌ای از مشکلات مالی و خانوادگی خود دست نیاز به‌سوی مدرسه دراز و از مدرسه تقاضای کمک مالی می‌کردند و در مدت کوتاهی لیست بلندی از دانش‌آموزان نیازمند به‌وجود می‌آمد؛ لیستی متشکل از دانش‌آموزان یتیم، فرزندان طلاق و افراد بی‌بضاعت که بعضا به‌خاطر تصادف پدر یا بیماری پدر و مادر یا معلولیت و بیماری یکی دیگر از اعضای خانواده وضع مالی‌شان بسیار بدتر از یتیمان هم بود!

حال که همهمه خصوصی‌سازی مدارس به‌گوش می‌رسد آیا به‌فرض درست اجرا شدن فرآیند خصوصی‌سازی مدارس به‌دور از نگرش کالایی و هرگونه رانت و اجحاف، جایی برای فقرا در آموزش‌وپرورش باقی خواهد ماند؟ کابوسی بر کابوس‌های فقرا اضافه نخواهد شد؟ محمد و حامد و مهدی و سینا در مدرسه خواهند ماند؟